

رستگاری به بهای قطع عضو؛ ایمان، تعصب و وحشت در کالبد انسان

دلیر

دقیقه مطالعه · ۱,۵۸۵ کلمه · ۵ آبان ۱۴۰۵ ۸

را میشنویم، صحنه‌های دلخراشی مثل قطعه قطعه شدن horror شاید زمانی که ما نام ادبیات ژانر وحشت یا اعضای بدن، خون یا زامبی ها را به یاد می آوریم. یا حتی ته دل مان از به یاد آوردن داستان های ترسناکی که خوانده ایم خالی می‌شود. چرا؟ شاید چون ژانر وحشت در ناخودآگاه انسان حک شده است. انسان های اولیه درمورد چیزهایی که نمی شناختند داستان‌ها و افسانه های ترسناک برای منطقی نشان دادن ترس خود، تعریف می کردند.

نوشتن در این سبک داستان، یکی از سخت ترین کارهای حوزه نویسندگی است. نوشتن در این سبک یعنی حرکت بر لبه تیغ. از یک طرف با کوچکترین لغزشی داستان به دامن کمدی می غلتد و گاهی از آن سو، داستان مخاطب را فراری می دهد.

نویسندگان بسیاری در این سبک نوشته اند. از ادگار آلن پو گرفته تا خالق دراکولا یعنی آقای برام استوکر و استفان کینگ. و در این میان نمیتوان از نام برایان اوانسن به راحتی گذشت. اوانسن، به راستی کار بلد است و به قول معروف نویسندگی در خونش است. سه بار جایزه اُ.هنری را برنده شده و جایزه اتحادیه بین المللی وحشت برای بهترین رمان وحشت سال ۲۰۱۰ آمریکا و برترین کتاب های نیویورک تایم اوت و جایزه ادگار آلن پو نیز در میان .ویترین افتخاراتش به چشم می خورد

چیزی که اوانسن را از سایر نویسنده های هم دوره خود متمایز می کند، فضای داستانی اوست. پوچ گرایی، حال و هوای سرد و غمزده، استقامت عجیب کاراکتر ها، دیوانگی های بی حد و حصر، بی رحمی و خشونتی که خود را .از طریق تخیلی جدید ولی اصی نشان می دهد

در داستان های اوانسن، مدام قتل هایی صورت می گیرد، مدام خون و خونریزی تکرار می‌شود، در جایی انسانی بیرون آمدنش از تابوت را مرور می‌کند، در جای دیگر مردی با کله ای قطع شده از این سو به آن سو می رود، در جایی مردی می خواهد پایش را قطع کند، در دیاری گمنام مردی به فکر کشتن چندین نفر است تا ناجی یک گروه .افراطی شود

هستند داستان هایی که در آنها مهمانی گرفته می شود. یا یکی از شخصیت های داستان، از یخچال آبجو بیرون .می آورد و روی یک کاناپه لم می دهد و به تلویزیون خیره می شود

اما برای خواندن این اتفاقات متعارف در داستانهای اوانسن وقتتان را تلف نکنید. در داستان های اوانسن از این خبرها نیست. در یخچال باز می‌شود، ولی به جای آبجو، کله ای قطع شده در آن وجود دارد. کاراکتر روی کاناپه غرق خون شده لم می دهد، مهمانی شبانه برگزار می‌شود و طی آن، افراد، اعضای بدنشان را قطع می‌کنند. بله آقای .اوانسن شما را به دل این گونه فضاهایی می برد

.در میان داستان های کوتاه و بلندش، "انجمن اخوت ناقص العضوها" ستاره درخشانی است



برایان اوانسن

در سال 2009 منتشر شد، از دو بخش تشکیل شده که دومی ادامه اولی است. The last Days این رمان که با نام بخش اول انجمن اخوت ناقص العضوها و بخش دوم آخرین روزها.

در بخش اول رمان با کارآگاه مخفی پلیسی به نام کلاین، آشنا می شویم که طی عملیاتی، دستش قطع شده و خودش جای قطع شده را با اجاق سوزانده و بعد هم مجرم را کشته و همین ماجرای دست قطع شده و خم به

ابرو نیاوردن، زمینه ساز پیوستن زوری او به فرقه ای به نام ناقص العضوها می‌شود. انجمنی مذهبی و افراطی که اعتقاد دارند که دست خطاکار انسان باید قطع شود تا راه رسیدن به معنویت برای انسان هموار شود. و استدلال می کنند با قطع کردن اعضای بیشتر بدنشان، می توانند به مقام والاتری برسند و منزه شوند.

در بخش اول می خوانیم: "بعدها فهمید به چه دلیل به او تلفن کرده بودند، اما دیگر آنقدر دیر شده بود که کاری نمی توانست انجام بدهد. آن لحظه، کل حرف های آن دو مرد پشت تلفن در این خلاصه می شد که عکسش را در روزنامه دیده اند، درباره عملیات نفوذی او و به اصطلاح رشادتش خوانده اند، و اینکه چطور در مواجهه با آن مرد ساطور به دست - یا آنگونه که آنها خوش داشتند بگویند «آن جنتلمن ساطور به دست» - خم به ابرو نیاورده و چیزی را لو نداده بود. می خواستند بدانند که حقیقت داشت که خم به ابرو نیاورده؟ که فقط به آن که ساطور قصابی اش را بالا و پایین آورده، نگاه می کرده، که دست اش داشته ناگهان به چیزی جدا شده و روبه موت تبدیل می شده؟

زحمت جواب دادن به آنها را به خودش نداد. فقط نشست و با دستی که برایش مانده بود گوشی تلفن را مقابل صورتش گرفت و به ته بازوی قطع شده اش نگاه کرد. به همان بخش انتهایی براق و نسبتا چین خورده گوشت که در کناره ها پوسته پوسته و ملتهب شده بود.

«کی هستین؟.» سرانجام این سوال را پرسید.

دو مردی که آن سوی خط بودند زدند زیر خنده. یکی شان که صدای بمتری داشت گفت: « این همون شانسه که داره در خونتو می زنه. می خواین تا آخر عمر گرفتار پشت میز نسینی بشین، آقای کلاین؟»

صدای دیگر، همانی که ثک زبانی حرف می‌زد، مدام سوال می پرسید. می خواست بداند که آیا حقیقت داشت که با آن یکی دستش کمربندش را درآورده و مثل یک رگ بند محکم، ته بازوی قطع شده اش بسته بوده، بعد هم از جایش بلند شده، یکی از شعله‌های گاز را روشن کرده، و خودش جای زخم را سوزانده؟

«.کلاین گفت: «شاید

«آن صدای زیرتر پرسید: «شاید چی؟

صدای تک زبانی گفت: «منبع موثق دارم که می گه شما این کار رو کردین. گاز برقی بود یا گاز عادی؟ من که می گم برقیش بهتره، اما باز م به هر حال مدتی طول می کشه که گاز برقی گرم بشه».

«.کلاین گفت: «یه اجاق رومیزی بود

«آن صدای زیر گفت: «یه اجاق رومیزی؟ خدای من، یه اجاق رومیزی؟

«آن صدای تک زبانی پرسید: «پس برقی بوده؟

«.کلاین گفت: «چیز دیگه ای دم دستم نبود که. فقط یه اجاق رومیزی اونجا بود

صدای تک زبانی گفت: « و بعدش هم که جای زخم رو سوزوندین، چرخیدین و درست شلیک کردین به چشمش. «!اون هم با دست چپ

«کلاین گفت: «شاید، اما این توی روزنامه‌ها نبود. از کی شنیدین؟

"...«.صدای تک زبانی گفت: « از یه منبع موثق، همین

در واقع اوانسن طعنه ای به اعتقادات عجیب و غریب می زند و افراطی گرایی را به تصویر میکشد. شاید این تفکر عجیب باشد که برای رسیدن به مقام والاتر و طیب و طاهر شدن، اعضای بدن را باید قطع کرد. اما کمی به اعتقاداتی که در قرن بیستم و بیست و یکم در دنیا پدیدار شده فکر کنید. می بینید که این تفکر هم چیز متفاوتی با بقیه اعتقادات افراطی ندارد.

اما در بخش دوم کلاین، باز هم بالاجبار به فرقه دیگر افراطی که نشات گرفته از فرقه اول است و پال نام دارد، می پیوندد. پال ها در واقع شبیه به هم لباس می پوشند، موهایشان زرد است، همگی یک دست دارند و طرز تفکر یکسانی دارند. اینبار کلاین از رییس پال ها دستور می گیرد که رئیس فرقه اول را بکشد تا همه به رستگاری برسند. بعد هم پال ها می خواهند تا خود کلاین را بکشند.

استفاده اوانسن از تکرار در ساختار رمان معرکه است. تکرارها به قدری حساب شده اند که تنش و در کنارش عطش مخاطب را بیشتر می‌کنند و حس گیر افتادن در آخرین روزها و آخرالزمان بی در و پیکر و بی سر و ته را به خوبی به خواننده القا می کنند.

کلاین یک شخصیت عبوس، جدی، خشک و بی تفاوت است. انگار از دل فیلم های نوآر به درون کتاب پریده. همین بی تفاوتی است که در انتهای کتاب او را نجات می دهد. اصلا در مورد ماجراها پرس و جو نمی کند. فقط به دل ماجراها می زند و با داستان و خواننده جلو می رود.

اما داستان یک تم مخفی هم دارد. خیانت. همین خیانت است که باعث تعلیق داستان می گردد. همه در داستان به نوعی خیانت می کنند یا حداقل به آن فکر می کنند. حتی کلاین که عضو انجمن ناقص العضوها می شود، بعد به پال ها می پیوندد و رییس را می کشد. بعد از فهمیدن اینکه پال ها می خواهند خودش را هم بکشند، پیش دستی می کند و به آنها خیانت می کند و نابودشان می کند.

زبان داستان بی نظیر است و مترجم، اقای موسوی، در برگردان این زبان سنگ تمام گذاشته. در بخش اول، عدم قطعیت و طولانی بودن و توضیح و تشریح را در گفت و گو ها می بینیم و در بخش دوم، قاطعیت و اختصار را. کاراکتر ها کوتاه، قاطع و استوار حرف می زنند و دیالوگ های پینگ پونگی بین کاراکتر ها رد و بدل می شود.

اما شاید نهان ترین و در عین حال مشخص ترین تم داستان، اعتقاد به منجی است. هر دو فرقه کلاین را منجی می دانند. اصلا همین منجی فرض کردن کلاین است که پای او را به انجمن باز می کند. پال ها هم که منتظر ظهور منجی خودشان و معجزه او هستند. اما یک نکته را فراموش نکنید. منجی باید قربانی شود. به قول انجیل منجی یا مسیح، همان بره ای است که قرار است قربانی شود و بار گناهان معتقدین اش را به دوش بکشد و آنها را طیب و طاهر سازد. منجی قرار است نجات بخش باشد، ولی با قربانی شدن خودش. هر دو فرقه به دنبال نجات از طریق او هستند و به علاوه خواستار مرگش نیز می باشند. و شاه بیت اوانسن جایی است که مفهوم منجی را به کل عوض می کند. او قهرمانش را از میان تمام مشکلات به سلامت عبور می دهد. قهرمانی که با حذف تمام زوائد و فرقه ها دوباره نظم را حاکم می کند.